

## سرمقاله

### نگاهی به ریشه‌ها و راه حل‌های بحران کشور

بحرانی که اکنون در افغانستان با گره‌کوری روبرو گردیده، در امتداد و ادامهٔ بحرانی است که ۱۶ سال بر کشور سایه افکنده، یعنی وطن ما شانزده سال است که روی آرامش، ثبات و امنیت هر چند نسبی بخود ندیده، و مردم محروم ما درین مدت طولانی میان شراره‌ها و شعله‌های این آتش افروخته دست و پا می‌زنند، گو اینکه این مردم طبیعت ثانوی بخود گرفته و باین آتش و خون دمساز گردیده‌اند.

این بحران دامنه دار را در دو فاز بررسی می‌کنیم: **علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**

مرحله قبل از پیروزی مجاهدین.

مرحله بعد از پیروزی مجاهدین.

**اما مرحله قبل از پیروزی مجاهدین:** برای اینکه بحران فعلی را جدا از گذشته تصور ننموده، بصورت حلقه متصل به تحولات گذشته بنگریم و نیز در فصلی قرار داریم که دو حادثه مهم تاریخی کشور را در خود دارد و لازم است بادی بشود، یعنی سالروز اشغال سرزمین ما توسط ارتش شوروی سابق در ۶ جدی ۱۳۵۸ و اخراج آنها توسط مردم دلیر ما بتاريخ ۲۶ دلو ۱۳۶۸، حلقهٔ زمانی دهساله که از ۶ جدی ۵۸ آغاز و به ۲۶ دلو ۶۸ خاتمه یافت و در درون این دایره دهساله روزهای سخت و دشوار، هفته‌های خونین و پرحادثه، ماههای ستیز و رنج و مبارزه و سالهای پُر النهاب و آتشناک و حماسه بر مردم ما گذشت، لذا نقبی برگزیده زده، تحولات را صرفاً در حد تذکار بررسی می‌کنیم: این مرحله به حسب ظاهر از کودتای ۷ ثور ۵۷ مارکسیستها، آغاز شده گرچه زمینه‌ها و ریشه‌های آن به قبل از آن برمی‌گردد، که در جای خود بررسی شده است، ولی با اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی سابق ریشه دارتر و عمیق‌تر می‌شود. و در یک منحنی تاریخی تا سالهای میانی دههٔ ۶۰ بحران رویه اوج و صعود است. و میزان تنش و درگیریهای دو طرف (مجاهدین و

نیروهای اشغالگر) در بالاترین مرحله ممکن خود می‌رسد و بعد از این سالها بحران در حرکت نشیب قرار می‌گیرد و اراده ملت مسلمان افغانستان بر اراده یک ابرقدرت جهانی در قرن بیستم رو به غلبه است و می‌رود که در آوردگاه تاریخ و عرصه نبرد دو اراده، حاکمیت و غالبیت اراده بخشی از مستضعفین زمین بر اراده بزرگترین قطب استکباری جهان در چشم انداز و منظر جهانیان و تاریخ انسانی بنمایش گذاشته شود و بالاخره این زمان که تاریخ و افکار عمومی جهان همه در انتظار آن بودند تا نظاره نمایند که پایان این بازی بسود که خواهد بود، با پشت سر گذاشتن همه تحولات تلخ و شیرین فرا رسید، علائم شکست کامل در استراتژی شوروی پدیدار گردید، یکی از آن علائم بالاگرفتن نبض مذاکرات بود که در ژنو برگزار می‌گردید، چه اینکه تاریخ نشان می‌دهد هرگاه بحرانی چه داخلی و چه بین المللی رو به پایان برود رفت و آمدهای صلح شدت و شتاب گرفته و مذاکرات سیاسی به اوج خود می‌رسد.

آخرین دور مذاکرات در ژنو که در آن ابرقدرت شوروی سابق تعهد سپرد تا نیروهایش را از افغانستان خارج نماید، در حقیقت درخشش مقاومت و نمایشگاه اراده تاریخی مردم مسلمان ما بود که برای چندمین بار در مقابل قدرتهای بزرگ و جهانیان نمایش می‌داد، اگر چه قدرتهای بزرگ تحمل تماشای عینیت یافتن اراده این مردم را نداشتند و بهمین دلیل بود که با راه اندازی این مذاکرات خواستند اراده مردم ما را تحت الشعاع این مذاکرات و تلاشهای بظاهر صلح جویانه خود قرار دهند.

و بالاخره نقطه پایانی این مرحله بحران ۲۶ دلو ۱۳۶۸ است که ارتش شکست خورده شوروی بعد از تقریباً ده سال جنگ شدید با مردم و مجاهدین مسلمان افغانستان خاک این کشور را ترک می‌نمایند و نقطه اوج مبارزات حق طلبانه و قهرمانانه ملت مسلمان افغانستان در تاریخ کشور همین مرحله است که سرآغاز فصل نوینی در تاریخ سیاسی جهان قرار می‌گیرد و طومار یک ابرقدرتی که جهانیان خواب راحتی از ترس آن نداشتند، در پایان قرن بیستم کم کم می‌رود که درهم پیچیده شود، بعد از خروج ارتش سرخ از افغانستان این اژدها فقط تا دو سال دیگر نیم نفسی کشید و دیگر با تمام قدرت و شکوه و پرستیژی که داشت جزو تاریخ سیاسی جهان شد، طالبات فرنگی اما بعد از خروج ارتش سرخ نیز این بحران ادامه یافت و همچنان رو به نشیب بود و بالاخره دو سال و اندی طول کشید تا بحران افغانستان در این مرحله خود بخاتمه یابد.

بحران افغانستان در این مرحله دارای شاخصه‌ها و ویژگیهای زیر بود:

#### ۱ - خارجی بودن دشمن:

در این مرحله ملت افغانستان بایک قدرت نیرومند خارجی در حال جنگ بود، محور اصلی جنگ، با نیروهای مهاجم و وابستگان داخلی آنها بود و تشنجات موجود بین نیروهای مقاومت در حاشیه قضا یا و تحولات بود.

#### ۲ - آرمانی بودن مبارزه:

مبارزه در طول جنگ با نیروهای مهاجم بیرون مرزی، با وجهه تقدس و با اهداف و آرمانهای بلند و مشترک جریان داشت، اهداف اساسی نیروهای جهادی در شعارها و موضع گیریهای آنها منعکس می‌شد، آرمان اصلی در این مبارزه حاکمیت اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بعد از پیروزی و سایر اهداف فرعی نیز در راستای همین هدف محوری و اساسی بود.

**۳- همگانی بودن مبارزه:**

در این مبارزه همهٔ مردمان و ملیتهای ساکن سرزمین افغانستان حضور داشتند، مبارزه با دامنه و قاعدهٔ وسیع جریان داشت و همهٔ اقوام و ملیتهای افغانستان از شیعه و سنی، هزاره و ازبک و تاجیک و پشتون و سایر اقوام نقش فعال ایفاء کرده و هرکدام بنوبهٔ خود تاوان سنگین انسانی و مالی را در راه آزادی و استقلال کشور پرداخت نمودند.

**۴- محبوبیت جهانی جهاد:**

جهاد ملت مسلمان تا قبل از پیروزی مجاهدین اولاً: در میان امت اسلامی از اعتبار و قداست ویژه برخوردار بود و اصولاً این حرکت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران توانست یکبار دیگر روح تازه در کالبد فسردهٔ جنبش اسلامی در کشورهای اسلامی بدمد و مایهٔ الهام و نقطهٔ امید بسیاری از ملت‌های مسلمان قرار گیرد، و بدین ترتیب جهاد ما در آهنگ رشد و انکشاف و توسعهٔ جنبش اسلامی نقش بسزایی داشت و مردم مسلمان افغانستان و مجاهدین از ارزش و احترام خاصی برخوردار بودند.

وثائقی: همان جایگاهی را که جهاد اسلامی مردم ما در میان امت اسلامی داشت، در میان ملت‌های آزاده و جنبش‌های رهایی بخش دیگر نیز داشت، ملت مسلمان افغانستان در پایان قرن بیستم پرچمدار و پیش‌کسوت مبارزهٔ سخت و دشوار در برابر بزرگترین قدرت جهانی بود که ملت‌های غیر مسلمان حتی تصور آن را هم نمی‌کردند و بالاخره این پیشاهنگی را با موفقیت به آخر رساندند و دنیا و تاریخ به تماشای آن نشستند.

**۵- وحشت استکبار جهانی:**

از آنجا که مقاومت مردم افغانستان ماهیت اسلامی و ضد استکباری داشت، و به همهٔ ملیتهای مسلمان و غیر مسلمان تحت ستم و استعمار قدرتهای بزرگ بین‌المللی جسارت و روح عصیانگری می‌داد و این اثر در بسیاری از کشورها ملموس و مشهود بود، طبیعی بود که چنین حرکتی با چنین نتیجه‌ای خوشایند قدرتهای استکباری نباشد و لذا سعی داشتند که آن ماهیت توحیدی و اسلامی را از این انقلاب بگیرند و تلاش می‌کردند که افغانستان فردا در کنار جمهوری اسلامی ایران تبدیل به کانون مبارزه با استکبار و مرکز الهام و تأثیر پذیری ملت‌های دیگر نشود و بر ضد منافع و موجودیت آنها قرار نگیرد.

در نتیجه این مرحله از بحران افغانستان با نیک‌نامی و موفقیت به پایان می‌رسد، ملت مسلمان افغانستان و جریانهای مبارز و جهادی کشور در طی بیش از ده سال مبارزهٔ سخت با نیروهای اشغالگر و بقایای آنها خوب درخشیدند.

**مرحلهٔ دوم بحران افغانستان:**

بعد از پیروزی مجاهدین و سقوط رژیم بجامانده از دوران اشغال شوروی سابق، بحران افغانستان قوارهٔ عوض کرده و فاز جدیدی را آغاز می‌کند، پیروزی مجاهدین سرآغاز معرکهٔ جدید بوده است که تحولات دوران جهاد با توجه به ریشه‌های تاریخی آن، آبستن این معرکه و بحران جدید بود، ملت مسلمان افغانستان و ملت‌های جهان اعم از مسلمان و غیر مسلمان با پیروزی مجاهدین انتظار یک آیندهٔ روشن و امیدوارکننده‌ای را داشتند بخصوص ملت مسلمان افغانستان بعد از

۱۴ سال تحمل مرارت و محرومیت و هجرت و پرداخت تاوان سنگین جانی و مالی امید داشتند برای اولین بار در تاریخ سیاسی کشورشان یک نظام عادلانه مبتنی بر ارزشهای اسلامی را باشند و فرشته آزادی و استقلال برپا شوند، و در سایه این نظام عادلانه، کشور رو به انکشاف و ترقی و بازسازی و محرومیت زدائی پیش برود، اما دیری نپائید که روشن شد آن آرزوها تنها خیال است و بس. مردمی که آن همه رنج و حرمان را کشیده بار دیگر در کوره آتش سوزناک تر دیگری افتادند که تا امروز در تب و تاب این بحران جدید و این آتش گداخته سوخته و دست و پا می زنند و همچنان در انتظار یک افق روشن در این کشور غم گرفته می باشند.

ویژگیهای بحران جدید درست نقطه مقابل مرحله پیشین است در این مرحله اولاً: بحران، داخلی و درون مرزی است و عناصر و عوامل بیرون مرزی جنبه فرعی دارند.

و ثانیاً: این بحران برای تمامی اطراف آن جنبه آرمانی ندارد، البته برخی از اطراف آن برای احقاق حقوق و دفاع از شخصیت و حیثیت مردم و ملت خویش مبارزه می کنند، اما در کل بحران جدید جنگ قدرت است.

و ثالثاً: در این مرحله از بحران برملیت های ساکن در افغانستان تحمیل گردیده، تنها ملیتهای مدافع از حقوق و شخصیت خود با دلگرمی و علاقه در پی ممانعت واقعی، از حریم آرمانهای مقدس و حقوق حقه خویش دفاع می نمایند،

اما بخشی عمده ای از مردم افغانستان که ممثلان کاذب آنها در جهت طرد و نفی دیگران تلاش می ورزند به این بحران و جنگ با دید منفی می نگرند و جنگ را لعنتی و جنگ قدرت می دانند.

رابعاً: دیگر مردم افغانستان و گروههای جهادی و رهبران آن پرمستی و اعتبار و حیثیت بین المللی خویش را از دست داده و بلکه بحیث یک مردم عقب مانده و رهبران بی کفایت و خودخواه در افکار عمومی و در منظر جهانیان جلوه گر شده اند، رهبرانی که اکنون با تمام قدرت در جهت نیست و نابود کردن ملت خویش و انهدام سرمایه های ملی تلاش می ورزند.

خامساً: دیگر استکبار و اذناپران و کجکشت و اضطراب را از سوی این ملت ندارند، تحولات در افغانستان اکنون در مسیری حرکت می کند که باب طبع و منطق با تمایلات استکباری قدرتهای بزرگ است، استکبار جهانی بسیار خوشحال است از اینکه شاهد چنین بحرانی در افغانستان است.

بحران افغانستان در این مرحله دارای مشخصات و ویژگیهای زیر است:

### ریشه های بحران جدید داخلی در افغانستان

در یک دسته بندی کلی ریشه های بحران موجود در افغانستان به دو دسته تقسیم می گردد:

#### ۱- عوامل درونی:

عوامل درونی مشکل فعلی در یک تحلیل واقع بینانه به ریشه های تاریخی در تاریخ سیاسی افغانستان برمی گردد، در افغانستان تا جایی که تاریخ رد پائی از حکومتهای پیشین را نشان می دهد هرگز یک حکومت و نظام عادلانه اسلامی و انسانی برقرار نگردیده و همیشه، حاکمیت از آن ملیت خاص، مذهب خاص و قبائل خاص با فرهنگ و عنعنات بخصوصی بوده است، تعادل و توازن قدرت که به نفع کلیه مردمان ساکن این سرزمین باشد هرگز بوجود نیامده، لذا بعد از پیروزی مجاهدین، گروهها، رهبران و سرمداران مربوط به ملیتهای مختلف با توجه به حکومتهای تک قومی و تک

مذهبی در گذشته تاریخ این کشور، در رقابت بسوی کسب قدرت ناخستند، جریان‌ها و رهبرانی که نمایندگان مردم و ملت حاکم بودند سعی داشتند حاکمیت را همچنان به نفع خود در افغانستان استمرار دهند، جریانها و رهبرانی که هرکدام ممثل ملیت‌های محروم گذشته بودند سعی کردند که این بار چهره سیاسی افغانستان را دگرگون نموده، سلسله جدیدی را بوجود آورند که در آن تعادل و توازن قدرت بنفع همه اقوام و مذاهب ساکن در افغانستان پدید آید.

تا این جا روال طبیعی قضیه بعد از پیروزی، جنگ در عرصه نظامی برخواسته از جنگ در عرصه روانی و فرهنگی است یعنی این واکنش فرهنگی، روانی از سوی گروهها و رهبران جهادی است که نیروهای نظامی و بلکه ملیت‌ها را به جنگ کشانده است. تا این مرحله اگر نمایندگان قوم و مذهب حاکم افغانستان جهت کسب قدرت انحصاری گذشته حق بجانب نباشند اما این حق ملیت‌های محکوم و محروم افغانستان است که برای پیشگیری از ایجاد حکومت ظالمانه و تبعیض آمیز باتجربه و عبرت از گذشته در جهت تشکیل نظام عادلانه که حق همه ملیت‌ها و مذاهب در آن محفوظ باشد تلاش ورزند.

اما حرکت انحرافی و ظالمانه در منحنی بحران جدید افغانستان از زمانی آغاز می‌گردد که برخی از جناحها و رهبران برخی از ملیت‌ها و اقوام محکوم در جهت کسب انحصاری قدرت براه افتادند و با استفاده سوء و بهره‌برداری از قدرت و صداقت سایر ملیت‌های همدرد که در جریان تاریخی مشترک بسر برده‌اند بسوی کسب مراکز قدرت پیش ناخستند. با این حرکت انحرافی جدید معادله موجود میان طرفهای بحران موجود نیز بهم خورد و صف بندی‌های جدیدی شکل گرفت و بحران ریشه دارتر گردید.

پس نتیجه بحران افغانستان در ساحة داخلی ریشه در تاریخ سیاسی افغانستان دارد ناشی از عامل درونی، فرهنگی است و در یک کلام اندیشه حاکمیت انحصاری و تفکر حکومت تک ملیتی، تک مذهبی و تک حزبی عامل اصلی و ام الفساد در دور جدید بحران افغانستان است.

## ۲- عوامل و ریشه‌های بیرونی:

ما برخلاف خیلی از تحلیل‌گران نمی‌خواهیم همه کاسه و کوزه را در خلق و پیدایش بحران جدید افغانستان بر سر استعمار و استکبار جهانی بشکنیم و به آن کاملاً جنبه بیرون مرزی بدهیم و یا به عامل بیرونی اهمیت بیشتر و نقش بیشتری قائل شویم بلکه، همانطوریکه اشارت رفت معتقدیم عامل اصلی و در پیدایش و تشدید بحران افغانستان عوامل داخلی و درون مرزی است.

اما عوامل بیرون مرزی را نیز تأثیری زیادی دارد زیرا در شرایط فعلی، گذشته از تنش‌های داخلی و رقابت‌های موجود، ما در برابر توطئه‌ها و تهاجمات پنهانی استکبار و نیروها و عناصر خارجی وابسته به آن قرار داریم، این موضوع انکارناپذیر و مسلم است که ایجاد حکومت مقتدر اسلامی با حضور و نقش همه ملیت‌های ساکن در افغانستان که در عرصه بین المللی بحیث یک قدرت متحد و منسجم تبارز نماید برخلاف تمایل کلیه قدرتهای بیرون مرزی است، زیرا همیشه منافع قدرتهای بزرگ در ضعف و از هم پاشیدگی و انفعال ملت‌های مسلمان بوده است و استکبار از تجربه انقلاب اسلامی در ایران دل خونین دارد و در هر جای جهان ردپای حرکت جدید را در جهت شکل‌گیری نظام مقتدر و آنهم اسلامی تعقیب نموده و ریشه‌های آن را می‌خشکاند و بجای آن ریشه‌ها و بذرها را فساد، اختلاف و تفرقه را می‌افشانند تا

هیچگاه ملتی نتواند برای تبارز شخصیت و استقلال ملی خویش قد راست نماید. راه در پیش روی این قریب‌الذمه است. پس در نتیجه بحران افغانستان، ادامه و تشدید آن هرگز بریده از عناصر و عوامل بیرونی نیست، استکبار با استفاده از عنوان مذهب و دین چهره‌هایی را مطرح و برخی مسلک‌های انحرافی، را که تمامی منابع تغذیه و تفکر آنها قدرتهای استکباری است، با سبیل امکانات و تجهیزات تقویت می‌نمایند که در رأس این جریانها و مسلکهای فکری با پوشش مذهب، جریان انحرافی و پلیدوهایبیت است که نه تنها در افغانستان بلکه در پیکر امت اسلامی چون سرطان رویده است. باز هم تأکید می‌نماییم که ریشه و عاملی اصلی بحران در داخل افغانستان است و عوامل بیرونی نقش ثانوی دارند این عامل داخلی است که زمینه‌های نفوذ و تأثیر عوامل بیرونی را فراهم می‌نماید زیرا اگر در داخل افغانستان عامل و یا عوامل بحران را وجود نداشته باشند عوامل بیرونی زمینه نفوذ را ندارند.

### تلاشها و طرحها در جهت حل و یا کاهش بحران

این تلاشها تاکنون در دو محور در مراحل متعددی صورت گرفته است که متأسفانه تاکنون به موفقیت نینجامیده‌اند:

**تلاشها و راه‌های بین‌المللی:** در یک دسته بندی کلی این تلاشها و راه‌های حلها تاکنون از سنوی اطراف زیر بوده است:

۱- کشورهای همسایه: کشورهای جمهوری اسلامی ایران، پاکستان بعنوان دو همسایه نزدیک و بلاواسطه و کشور عربستان سعودی بعنوان یکی از حامیان اصلی برخی احزاب جهادی تاکنون تلاشها و راه‌های حلها را جستجو نموده‌اند مثل اجلاس اسلام‌آباد و معاهده که بین رهبران مجاهدین با نظارت این سه کشور به امضاء رسید و یا اجلاس تهران و طائف.

۲- برخی از کشورهای عضو کثرت‌انسان اسلامی همانند بلوژان و نیز تلاشهای الغابد و اخضر ابراهیمی

۳- سازمان ملل متحد، بطور مرتب سنو توریس موسوریس و بعداً محمود مستیری در این راه تلاش می‌نمایند.

۴- بعضی شخصیت‌های مستقل: چون جنرال حمید گل، قاضی حسین احمد و دکتر حسن الترابی.

### تلاشها و راه‌های داخلی

۱- تلاشهای برخی از رهبران احزاب

۲- تلاشهای جمعی از نمایندگان و رهبران احزاب

۳- تلاشهای قوماندانهای داخلی که از نواحی مختلف افغانستان صورت گرفته است.

### علل ناکامی و شکست تلاشهای صلح:

علل اصلی و عمده عدم موفقیت عبارتند از:

۱- جامع‌الاطراف نبودن طرحها: اولین عامل شکست این طرحها و راه‌های حلها این بوده است که این پلانتها هرگز بر

مبنای یک طرح جامع ارائه نگردیده یعنی همه جوانب ذیدخل که اولاً بعنوان واقعیت‌های عینی در عرصهٔ سیاست قدرت حضور چشم‌گیر دارند. و ثانیاً ممثلان و نمایندگان جمعیت کثیری از کشورند در این تصمیم‌گیریها یا حضور نداشته و یا در ترکیب و مکانیزم قدرت به تناسب حقوق مسلم خویش جایگاه طبیعی خود را نیافته‌اند از معاهدهٔ پیشاور گرفته تا آخرین طرحها و نشست‌ها این نقطه ضعف اساسی را داشته است.

**۲ - عدم پای‌بندی جناحهای رقیب به معاهدات:** تجربهٔ چند سال اخیر نشان داده است که در تمامی معاهدات مرکب امضای رهبران در پای معاهده خشک نگردیده که نقض آن معاهده آغاز گردیده است، معاهداتی که امضاء کنندگان آن هیچ تعهدی را از خود نشان ندهند هرگز نمی‌توانند معاهدات موقتی باشند.

**۳ - فقدان ضمانت اجرایی برای اجراء معاهدات:** تاکنون هیچ ضامن اجرایی و اهرم فشار چه بین المللی و چه داخلی برای اجراء معاهدات وجود نداشته است، هر معاهده، قرارداد و مقرراتی چه داخلی و چه بین المللی پشتوانه و ضمانت اجراء لازم دارد و در افغانستان با توجه به اوضاع آشفته و خلاء قدرت چنین ضمانت اجرایی وجود ندارد، زیرا از نظر داخلی قدرت متمرکزی وجود ندارد، تقریباً تعادل و توازن قدرت نسبی بین جناحهای موجود برقرار است که هیچ کدام بدون رضایت جناح دیگر قدرت اجرایی و توان برقراری نظم و امنیت را ندارد. البته این روشن است که همهٔ این علل و دلائل شکست در ارتباط با هم و یکی برخاسته از دیگری است، که در میان این سه عامل، عامل اصلی و مهم همان عامل اول است. زیرا بیرون بودن بسیاری از قدرتها از قلمرو معاهده و یا در انزوا قرار دادن آنها از مکانیزم دولت و قدرت دو عامل بعدی را نیز در پی دارد که آنها را وادار می‌کند تا از قدرتی که دارند در جهت شکست معاهدات استفاده نمایند.

### اصول و مبانی واقع بینانه در راه حل بحران افغانستان

به اعتقاد ما تا زمانی که علت‌ها و عوامل اصلی بحران را از بین نبریم مبارزه با معلول و شاخه‌ها هیچ اثر و فایده ندارد باید بجای مبارزه با معلول با علت مبارزه کرد و از بین برداشت، در مبارزه پاریشه‌ها و عوامل اصلی بحران اولاً باید سعی نمائیم عوامل منفی سه گانهٔ قبلی را که برای شکست راه حلها بر شمردیم از بین ببریم و ثانیاً، در هر راه حلی با هر ترکیب و مکانیزم فورملی که باشد اصول محوری و مبانی واقع بینانهٔ زیرین را باید مورد توجه قرار داد در غیر این صورت هیچ طرح و راه حلی موفق نخواهد بود.

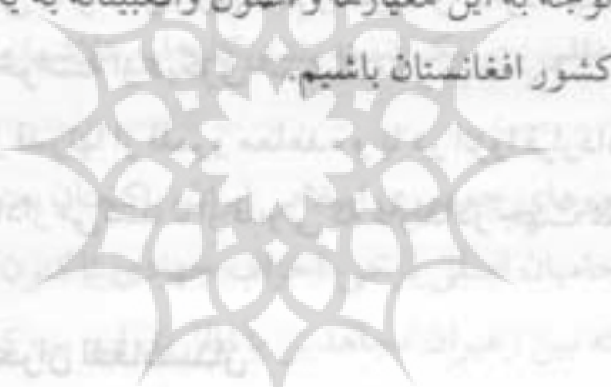
**۱ - اصل حاکمیت اسلام:** نهضت ما قبل از هر عنصر دیگری عنصر اسلام و مکتب را در درون خود نهفته دارد و از اول مردم ما برای دفاع از ارزشهای برین توحیدی و الهی و تحقق آرمانهای اسلام مبارزه کرده‌اند به عبارت دیگر عوامل مکتبی و توحیدی نقش نخستین و عوامل ملی و فرهنگی نقش ثانوی را دارند. بنا بر این هر طرحی و راه حلی باید در راستای حاکمیت اسلام و ارزشهای اسلام باشد نه ارزشهای ضد دینی.

**۲ - اصل حاکمیت مردم:** ستون فقرات و بدنهٔ اصلی نهضت اسلامی ما را مردم و ملیتهای ساکن کشور تشکیل می‌دهند و مردمی که در طی سالهای جهاد و مبارزه شهید داده، زجر کشیده و خسارات فراوانی را متحمل شده‌اند و بخاطر انقلاب اسلامی، تلخی مهاجرت و غربت دراز مدت را تحمل کرده‌اند و در پای اهداف مبارزه و قربانی شده‌اند و از هستی خود مایه گذاشته‌اند، بنا بر این حکومت آیندهٔ افغانستان نیز در راستای حاکمیت مردم باشد مردم باید از حق رأی، حق

انتخاب، آزادی، استقلال، امنیت، آرامش، رفاه، آسایش و... در سایه حکومت آینده افغانستان برخوردار باشند، البته باید یاد آور شویم که حاکمیت اسلام با حاکمیت مردم هرگز ناسازگاری و تضاد ندارد زیرا حاکمیت مردم در قلمرو حاکمیت اسلام است.

**۳ - اصل حاکمیت قانون :** در کشوری که قانون حاکم نباشد آن کشور بازار هرج و مرج خواهد بود که در نتیجه آن تنشهای داخلی و ناامنی بوجود خواهد آمد، پس هر طرحی و راه حلی باید در راستای اصل حاکمیت قانون نیز باشد و گرنه امید موفقیت آن نخواهد بود.

**۴ - اصل حاکمیت عدالت اجتماعی :** تا زمانی که عدالت اجتماعی در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... برقرار نگردد بحران خاتمه نخواهد یافت، اکنون نیز معضله اصلی کشور فقدان عدالت اجتماعی است که مردم ما از آن شدیداً رنج می برد، در حقیقت این اصل تأکیدی است بر اصل نخستین یعنی اصل حاکمیت اسلام، گرچه با دقت بیشتر همه این اصول به همان یک اصل بر می گردند زیرا وقتی اسلام بمعنای واقعی کلمه در افغانستان پیاده گردد، این اصول نیز در سایه رعایت و حاکمیت ارزشها و معیارهای اسلامی محقق خواهد بود. اما برای تأکید بیشتر روی هر یکی از این اصول تکیه نمودیم. به امید روزی که با توجه به این معیارها و اصول واقعبینانه به یک راه حل واقعی و نهائی نائل آییم و شاهد نظام عادلانه اسلامی و فراگیر در کشور افغانستان باشیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سراج  
سال هفتم علوم انسانی